فصل اول: اعجاز نماز

[1]الآن این را می‌توانید در کل دانشگاه‌های دنیا این را به‌عنوان یک اعجاز مطرح کنید. کسانی که ذهن دانشگاهی و آکادمیک دارند می‌فهمند شما چه می‌گویید. اعجاز، شوخی نیست. یعنی کسی که کار کرده می‌فهمد اعجاز چیست. [یکی از بالاترین معجزات شارع دین مقدس اسلام این نمازی است که به ما تعلیم داده است. واقعاً از حیث معارف، عجائب است نماز! [2]]

تکبیر؛ مطلع نماز

اساس دین، دعوت مخلوق به خالق است. عمود دین چیست؟ آن‌ها گفتند ما به شما ایمان می‌آوریم فقط سجده نمی‌کنیم و نماز نمی خوانیم[3]، حضرت فرمودند من با دینی که در آن نماز نباشد کاری ندارم. نماز عمود دین است. می‌خواهید شروع کنید و به پیشگاه خالق بروید. چه می‌گویید؟ «اللهاکبر».

[یکی از بالاترین معجزات شارع دین مقدس اسلام، این نماز است. نماز، معجزه است؟ عرض من این است که معجزه است. وقتی می خواهید به پیشگاه مبدأ عالم بروید و می خواهید بگویید: خدایا آمدم. باید با یک صفتی او را صدا بزنید؛ این نقایص را ندارید، این صفات را دارید، این همه کمالات. حالا هر کسی که می خواهد به پیشگاه خداوند برود چند گزینه دارد؟ قبل از این که معما حل شود چند گزینه داریم؟ «معما چو حل گشت آسان شود» «الله حقیقة الوجود». بهترین گزینه؛ آفتاب آمد دلیل آفتاب. نوابغ بشر و عرفا این را گفته اند. می گوییم یک گزینه این است.«الله واقعیة الواقعیات«. «الله محقّق الحقائق». «الله حق». «علیم» «سمیع» «بصیر». واقعاً گزینه زیاد است.

اعجاز چیست؟ اعجاز این است که فرموده وقتی می خواهی در خانه من بیایی، بگو : الله اکبر[4]. آدم وقتی سرش به سنگ خورده می فهمد .آدم تا سرش در این دقائق فکری به سنگ نخورده باشد، قدر این تعبیری را نمی داند. بگو الله اکبر. می گویند بابا خیلی سخت نگیر! می خواستند بگویند: آسمان و زمین و این ها خیلی بزرگ است، گفته اند خدا بزرگ تر است. به این مطلب بیان مفسر این مطالب را، بیان اهل بیت را ضمیمه کنید.[5]]

«الله اکبر من ان یوصف»

در توحید صدوق حضرت در مورد «اللهاکبر» چه فرمودند؟

> **علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عمن ذكره عن أبی عبد الله ع قال: قال رجل عنده الله أكبر فقال الله أكبر من أی شيء فقال من كل شيء فقال أبو عبد الله ع حددته فقال الرجل كيف أقول قال قل الله أكبر من أن يوصف.**
>
> **و رواه محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن مروك بن عبيد عن جميع بن عمير قال قال أبو عبد الله ع أی شيء الله أكبر فقلت الله أكبر من كل شيء فقال و كان ثم شيء فيكون أكبر منه فقلت و ما هو قال الله أكبر من أن يوصف. [6]**

خود حضرت سؤال کردند که «اللهاکبر» به چه معنا است؟ او جواب داد «**اللهاکبر من کل شیء**»،

حضرت فرمودند «**حددته**». [حضرت نفرمودند که غلط گفتی فرمودند حددته[7]] گفتند تو که می‌گویی خدا از همه اینها بزرگتر است او را محدود کرده‌ای. عجب! حضرت ابتدا تحریک کنند و بعد او پاسخ بدهد «من کل شیء»، بعد بگویند او را محدود کرده‌ای! یک اقیانوس در اینجا حرف هست. یعنی چه اگر کسی بگوید «اکبر من کل شیء» یعنی «حددته»؟ گفت ای‌بن رسول الله پس چه بگویم؟ فرمودند بگو «**اللهاکبر من ان یوصف**».

«الله اکبر من ان یوصف»؛ معجزه عالم منطق

[یکی از معجزات در عالم منطق و معرفت، این روایت است. فرمودند: «**قل الله اکبر من ان یوصَف**» . خدا از توصیف بالاتر است . خدا موضوع و مبدأی است که توصیف از او متأخر است . همین که در کار توصیف بأی‌ّانحاء من التوصیف رفتی، محدودیت در کار آمد . چرا؟ این است که عرض کردم اعجاز است. ما خیلی چیزها را در کلاس توصیف می کنیم محدود هم نمی شود. حضرت می گویند: هنوز به حرف ما نرسیده ای. اگر در کلاس فلسفه گفتی که من توصیفاتی برای خدا می کنم که لازمه اش محدودیت نیست، به این حرف ما نرسیده ای و این معجزه هنوز معلوم نشده است و درک نکرده ای. باید بالاتر بیایی و بلوغ منطقی پیدا کنی که به طور کلی اگر

بگویی[8] «فقد حددته». پس اگر اکبر من ان یوصف اگر گفتی، لم تحدده . محدودیت، خلاف «اکبر من کل شیء» است. این محدودیت را چه بر می دارد؟ «من ان یوصف».

«الله اکبر من ان یوصف»؛ برهان صدَیقین مکتب اهل بیت

هر که توانست این محدودیتی که حضرت، خدا را از آن بری می دانند به جمیع مراتبش درک کند ، با برهان صدیقین اصیل آشنا شده است. برهان صدّیقین توصیفات مختلف دارد. هر کسی هم می گوید: من و آنچه من می گویم. یک جور برهان صدّیقینی که در مکتب اهل بیت است، این است که بفهمد این حددته را چرا حضرت گفتند؟

حتی اگر خود اکبریت توصیف باشد ، باید آن را برداریم . الله اکبر من ان یوصف و لو بأن ال یوصف. یعنی حتی اگر خداوند را به این که وصف نشدنی است توصیف کنی باز محدودیت شد.این روایت از محکم ترین محکمات است و معجزه ای است در منطق

[9]]

خداوند متعال؛ فراتر از توصیف

[خيلی تعبير عجيبی است.اين كه بگويی از همه چيز بزرگتر است، خدا را محدود كرده ای! خيلی دقيق است. اصلا از توصيف شدن بزرگتر است. «اكبر من ان يوصف حتی بانه ال يوصف». يعنی اصلاً مقام، قابليت توصيف ندارد. اصل حقيقت و طبيعت توصيف، متأخر از ذات اوست يعنی توصيف كردن به او توصيف كردن شده است . همان طور كه می گوييم : قبل را او قبل كرده است

[10].

من از روایت «**تکلموا فی ما دون العرش[11]**» این طور می فهمم که مراد از عرش ، طبایع است؛ یعنی وقتی می رسید به طبایع که یکی از طبایع، خود توصیف است نمی شود؛ لذاست که اسمش شده عرش. فکر کردن در بالاتر از عرش فایده ندارد و موجب تیه می شود . مخلصینی که حق توصیف دارند به خاطر این است که خدا یک آب و رنگی از ام فوق العرش به آن ها نشان داده و فکری کار نمی کنند. توصیفی عمل نمی کنند . به همین جهت، مخلَص هستند نه مخلص . چون مخلص می خواهد اخلاص کند و خراب می کند.

حضرت فرمودند: «**حدّثتَه**»، خیلی مهمّ است، که من همیشه می گویم: که حضرت، یکی از ضوابط مهم منطقی را فرمودند، وقتی می گویید: «اکبرُ من کلّ شیء» محدودش کردید! در حالی که من دارم حدّ را بر می دارم، من می گویم: «اکبر من کل شیء»! ملازمه چگونه است؟ خیلی جالب است، می گویند: اگر بگویی: «اکبر من کل شیء» محدودش کردی، می گوید پس چه بگویم؟ می فرمایند: «اکبر من أن یوصَف» اصلاً از توصیف اکبر است.

لذا عرض کردم که این جمله امام علیه السلام باوران نمی شود که از مهم ترین کلیدها و شاه کلیدهای منطق بلکه منطق ها هست که حضرت فرمودند: تا می گویی «أکبر من کلّ شیء»، «حدّثتَه»، چرا؟ ملازمه را شما فکر بکنید و بیان بکنید

یک وقتی هست که می گویید: امام یک چیزی فرمودند. یک وقتی می خواهید درک بکنید که چرا حضرت فرمودند؟ چرا وقتی می گوییم: «أکبر من کلّ شیء حدّثته»؟ چرا بعد خود حضرت در جواب این که گفت: پس چه بگوییم؟ فرمودند بگوییم: «أکبر من أن یوصَف»؟ این ها خیلی مهم است یعنی حضرت دارند ذهن ما را به فرا زبان های مختلف می‌برند؛ فضاهایی که وقتی وارد این فضاها می شویم هنگامه هست و لذت بخش، اوّلش یک خرده آدم وحشت می کند امّا بعد که اُنس گرفت وحشت نمی کند. [12]]

تکبیر=تعطیل مطلق

خب اولیاء دین می‌گویند که این «اکبر» به چه معنا است؟ یعنی «اکبر من ان یوصف». خب کجا داریم می‌رویم؟! تعطیل مطلق است. بزرگتر از همه چیز که نه، بلکه «اکبر ان یوصف». حالا همینجا شما ببینید «اکبر» چند گزینه داشت. انتخاب واژه‌ها در این بزنگاه بحث بسیار مهم است. یعنی کسی که این نماز را یاد داده بود می‌توانست بگوید «الله لایتناهی»، «الله موجود»،

«الله حق»، «الله علیم». می‌توانست بگوید ای من؟ چون می‌بینید چند گزینه داشت. مثل بگویند بایست و بگو «الله رحمن». این می‌شد ای من‌می‌شد؟ خیلی مناسبت‌ها بود. اما اولین تعلیمی که می‌دهند، این است: ای مخلوق وقتی می‌خواهی سراغ خالقت بروی چه می‌گویی؟ «اللهاکبر من ان یوصف»؛ یعنی وقتی به در خانه خالق رفتی، موتور توصیف تعطیل است.

- «□□□.»[13] □□ □□□ □□□

نه، من این را مکرر گفته ام. یعنی «اکبر من ان یوصف ولو بانه لایوصف». تعطیل ِتوصیف است، نه «اکبر من ان یوصف». اکبر من التوصیف؛ یعنی حتی به وصف اکبریت. تعطیل توصیف است. سلب بسیط است. معدولة المحمول نیست. «اکبر من ان یوصف» یعنی توصیف تعطیل است. خب حالا اگر من توصیف را تعطیل کردم بگو پس هیچ! بگو اول نمازی یعنی رها کن. می‌گویی‌م نه، صبر کن. مقصود من اینجا است.

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»

می‌گویی‌م دنبالش را بخوان. «**بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین، ایاک نعبد و ایاک نستعین**». این کاف در «ایاک» کیست؟ شما که گفتید «اکبر من ان یوصف»، توصیف را هم که تعطیل کردید.

«ک» خطاب= حضور

پس کاف از کجا آمد؟ می‌گویی‌م **اتفاقا توصیف را تعطیل کردیم تا کاف زنده شود**.

جمع بین تکبیر و ایاک نعبد

تکبیر=تعطیل قوه توصیف

[الله اکبر ، «اکبر من ان یوصف» ذهنی نیست. وقتی می گویی : الله اکبر ، یعنی **قوه ی توصیف** خود را تعطیل کن . ما قوه توصیف داریم و دائما ًمی خواهیم تخیّل و توصیف کنیم . «الله اکبر من ان یوصف و لو بأن ال یوصف». یعنی توصیف نکن؛ حتی یعنی نگو خدا وصف شدنی نیست. این که می گویی : خدا وصف شدنی نیست ، باز موتور توصیف ِتو دارد کار می کند . نه ؛نماز این است که به پیشگاه خدا می روی و می گویی: «اکبر من ان یوصف» به حمل شایع. یعنی موتور توصیف و قوه توصیف تعطیل! اگر در نماز داری خدا را توصیف می کنی، نماز نیست .

ایاک نعبد؛ مبدأ حقایق

«**إن معرفة عین الشاهد قبل صفته**[14]» این ها همه بیانات است که ما را از خدای موهوم فاصله می دهد . وقتی از خدای موهوم فاصله گرفتیم ، می بینیم که مبدأ حقائق قابل انکار نیست و از طرفی آن طرف هم برایش واضح می شود که قابل درک نیست! «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر[15]» وقتی این طور فهمیدی مطمئن می شود که نمی تواند بگوید: چند گندم بیندازم و یک توری زیر خاک بکنم تا محبوب من اینجا بیاید و گرفتار شود و شکارش کنم. نمی شود

شکار تو شود.

هم قابل انکار نیست و هم محال است که شکار تو شود. «**افی الله شک**[16]»، از آن طرف ممکن نیست که به هویت غیبیه خداوند دست پیدا کنیم. این ها محکمات اعتقادات انبیاست.کدام متدین است که حرف انبیا را بفهمد و بگوید ما خدا را می توانیم درک کنیم یعنی هویت غیبیه؟ و کدام متدین است که بگوید خدا یک قوه نور موهوم و امثال این حرف هاست[17]]

موطن توصیف: علم حصولی و درک عقلانی

[ببینید توصیف یک چیزی است که برای فضای علم حصولی است. برای درک عقلانی است. می‌گویند اگر می‌خواهید نزد خداوند بروید، توصیف و علم حصولی و درک، تعطیل است. موتور توصیف خاموش! «**اکبر من أن یوصف**».

موطن خطاب: ارتباط وجودی

خُب، فضا چه فضایی می‌شود؟ فضای ارتباط وجودی است. ارتباط وجودی، غیر از توصیف است. توصیف که ارتباط وجودی نیست. پس اول می‌گویند موتور را خاموش کن و به وادیای بیا که با خودش حرف بزنی؛ «**ایّاک**». این اعجاز نیست؟! اگر کسی فکرش را بکند، می‌فهمد. اول می‌گویند: بگو: «اکبر من أن یوصف»، بعد می‌گویند: آن خدایی که ما گفتیم «اکبر من أن یوصف»، به این معنا نیست که از او محجوب هستی. او حاضر است، با او حرف بزن. الآن با او ارتباط وجودی دقیق و متصل داری.[18]]

[این «کَ» کجا بود؟ هویّت غیبیّه محض، «اَکبرُ من أن یُوصَف» بود، «کَ» کجا بود دیگر؟ می گویند: نه، «یوصَف» یک فضا بود که خداوند«اَکبر من ان یوصف»، امّا ما تو را به آن فضا بردیم که بگویی: «کَ»، «إیاک نعبد» مخاطب به تمام معنا است ، این «کَ» چه می گوید؟ می گوید: اصلا تعطیل نیست، راه باز است، کجا تعطیل است؟ باید جمع بکنی بین «اکبر من أن یوصف» و با این خطاب خیلی قشنگ «إیاک»، آیا «إیاک» بدون حضور، بدون رابطه، بدون شهود لغو نیست؟ خنده دار نیست؟ شما که گفتید: «اکبر من أن یوصف»؟!! به ما دارند می گویند: اصلاً منافات ندارد، سراپای نماز معرفت است و اتفاقاً جالبش این است که تا «اکبر من أن یوصف» نگویی نمی توانی بگویی: «کَ»، اوّل باید بگویی: «اکبر من أن یوصف» و بعد بگویی: «کَ»[19]]

وجه اعجاز نماز

این را عرض می‌کنم که اعجاز است. هم اینکه به جای «اللهاکبر» بگویند «الله حق» و هم «ایاک». حالا اگر به وحدت وجودی بدهند می‌گویند «الله حقیقة الوجود». می‌گویی اگر می‌خواهی سراغ خالق بروی بگو «الله حقیقة الوجود بسم الله الرحمن الرحیم». می‌خواهم اعجاز را بگویم. یعنی ابتدا می‌گویند توصیف تعطیل است؛ «اکبر». بعد با چند واسطه می‌گویند نه، «ایاک نعبد». شما سراغ خالقی می‌روی که اصلاً رخت‌ش، رخت توصیف نیست. رخت‌ش، رخت حضور شما است.

[چرا این اکبر من ان یوصف اعجاز است؟ یعنی اگر توصیف بود، قضیه بود و موطن صدق می خواست. اما مبدأ مطلق، اکبر من ان یوصف. اگر هم بعدا به شما می گوییم : بگو عالم است قدیر است حی است و . . . می گوییم : «**سبحان الله عما یصفون**» اینطوری نخواه توصیف بکنی.

[20]]

«لا شیء عنه محجوب»

اگر به این صورت است «**لا شیء عنه محجوب**[21]». لذا در آن دعایی که سرش بحث است، می‌فرماید: « **تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء** [22]»ای «**معروف عند كل جاهل**»[23] ای « **وإن مّن شَيۡءٍ إلّا يُسَبّحُ بحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ**»[24]؛ تسبیح بدون معرفت می‌شود؟!

بنابراین عرض من این است که حضرت فرمودند: معرفت، وصفی نیست؛ حدّی نیست، اما «**و لا شیء عنه محجوب**»؛ هیچ چیزی از خالق خودش در حجاب نیست. همه معرفت دارند. هر شیءای به خالق خودش معرفت دارد اما معنای این عدم الحجاب این نیست که بتوانند او را توصیف کنند. او قابل توصیف نیست، درعین‌حالی که هیچ چیزی از حیث معرفتی از او محجوب نیست. این چیزی است که من از این فقره فهمیدم.

---

[1] متن پیش رو، تنظیم و گردآوری مطالبی است که در جلسات مختلف افاده شده است. متن اصلی مربوط به جلسات شرح توحید صدوق، مورخ 17/9/1400 و شرح توحید صدوق مورخ 24/9/1400 و شرح توحید صدوق مورخ 1/10/1400است.

علاوه بر این سه جلسه، از افادات جلسات تقریر تفسیر سوره مبارکه ق، مورخ ۹/ ۳/ ۱۳۹۱، تفسیر سوره مبارکه ق مورخ ۷/ ۱۲/ ۱۳۹۰ و تفسیر سوره مبارکه ق، مورخ 20/۱۲/ ۱۳۹۰ و تقریر تفسیر سوره مبارکه ق، مورخ ۹/ ۳/ ۱۳۹۱ و ده جلسه حکمت و عرفان شیعی، جلسه نهم و جلسات شرح توحید صدوق، مورخ 29/1/1397 و جلسه شرح توحید صدوق مورخ 19/2/1397 و شرح توحید صدوق ، مورخ 14/9/1397 و شرح توحید صدوق مورخ 29/8/1398 وشرح توحید صدوق، مورخ 27/7/1401 و و شرح توحید صدوق، مورخ 21/9/1403 و شرح توحید صدوق، مورخ 28/9/1403 و جلسه شرح توحید صدوق مورخ ۵/ ۱۰/ ۱۴۰۳ و جلسه فقه هوش مصنوعی، مورخ ۳/ ۱۲/ ۱۴۰۲ بهره برده شده است که تمامی این مطالب اضافه شده،با قرار گرفتن داخل کروشه متمایز شده است.

لازم به ذکر است که سؤالات دوستان حاضر در جلسات درس، به صورت مورب و با قرار گرفتن خط تیره در کنار آن متمایز شده است.

[2] ده جلسه حکمت و عرفان شیعی، جلسه نهم

[3] ماجرای وفد ثقیف و پیشنهادهای آن ها به رسول الله صلی الله علیه و آله که در شأن نزول آیه ۷۳-۷۵ سوره اسراء مطرح شده است:

أن ثقيفا أتوا النبي- صلى اللّه عليه و سلم- فقالوا: نحن إخوانك، و أصهارك، و جيرانك و نحن خير أهل نجد لك سلما، و أضره عليك حربا فإن نسلم تسلم نجد كلها و إن نحاربك يحاربك من ورائنا، فأعطنا الذي نريد. فقال النبي- صلى اللّه عليه و سلم-: و ما تريدون؟ قالوا: نسلم على أن نجشو العشو و نحنى. يقولون: على أن نصلي، و لا نكسر أصنامنا بأيدينا، و لك ربا لنا على الناس فهو لنا، و لك ربا للناس فهو عنا موضوع و من وجدناه في وادي وجيقطع شجرها انتزعنا عنه ثيابه، و ضربنا ظهره و بطنه، و حرمته كحرمة مكة و صيد، و طيره و شجره، و تستعمل على بني مالك رجل و على الأحلافرجل و أن تمتعنا باللات، و العزى سنة و لا نكسرها بأيدينا من غير أن نعبدها ليعرف الناس كرامتنا عليك و فضلنا عليهم. فقال لهم رسول اللّه- صلى اللّه عليه و سلم-:أما قولكم لا تجشى و لا نعشى و الربا فلكم و أما قولكم لا نحنى فإنه لا خير في دين ليس فيه ركوع و لا سجود. قالوا: نفعل ذلك و إن كان علينا فيه دناءة. و أما قولكم لا نكسر أصنامنا بأيدينا فإنا سنأمر من يكسرها غيركم.(تفسير مقاتل بن سليمان، ج2، 543)

إنها نزلت في وفد ثقيف قالوا نبايعك على أن تعطينا ثلاث خصال **لا ننحني بفنون الصلاة** و لا نكسر أصنامنا بأيدينا و تمتعنا باللات سنة فقال ص **لا خير في دين ليس فيه ركوع و لا سجود** فأما كسر أصنامكم بأيديكم فذاك لكم و أما الطاعة للات فإني غير ممتعكم بها و قام رسول الله ص و توضأ فقال عمر بن الخطاب ما بالكم آذيتم رسول الله ص أنه لا يدع الأصنام في أرض العرب فما زالوا به حتى أنزل هذه الآيات عن ابن عباس(مجمع البيان في تفسير القرآن ،ج6، ص 665)

[4] مرحوم آیت الله بهجت در موردتکبیر قبل از نماز می فرمایند:«چقدر تناسب دارد تکبیر «أکبر» برای ورود در صلاة، و تسلیم برای خروج از آن، کبیر و عظیم از اسماء خداوند است اما اینجا منا سب است، چون جهت ما نعیت در آن لحاظ شده، یعنی تمام امور دنیا و همه بزرگها را کنار بگذاریدچون خداوند متعال أکبر است، و «حیّ علی خیر العمل» همین نکته را در بر دارد، و از اینجا وارد در حرم الهی میشود، ما چه میدانیم اینها یعنی چه؟»

[5] تقریر تفسیر سوره مبارکه ق، مورخ ۹/ ۳/ ۱۳۹۱

[6] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص117-۱۱۸

در این زمینه چهار روایت در کتب حدیثی ما نقل شده است.

حدیث اول: «ای شیء الله اکبر؟»

روا محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن مروك بن عبيد عن جميع بن عمير قال قال أبو عبد الله ع أي شيء الله أكبر فقلت الله أكبر من كل شيء فقال و كان ثم شيء فيكون أكبر منه فقلت و ما هو قال الله أكبر من أن يوصف(الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 118)

این روایت علاوه بر کافی شریف در المحاسن ؛ ج1 ؛ ص241 و ج2 ؛ ص329 و التوحید (للصدوق) ؛ (ط - بیروت) ؛ ج90 ؛ ص218-۲۱۹ و تفسیر نور الثقلین ؛ ج3 ؛ ص239 و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ؛ ج7 ؛ ص543 ذکر شده است.

حدیث دوم:«اکبر من ای شیء؟»

علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عمن ذکره عن أبی عبد الله ع قال: قال رجل عنده الله أکبر فقال الله أکبر من أی شیء فقال من کل شیء فقال وأبو عبد الله ع حددته فقال الرجل کیف أقول قال قل الله أکبر من أن یوصف.(الکافی (ط - الإسلامیة) ؛ ج1 ؛ ص117)

این روایت علاوه بر کافی شریف در التوحید (للصدوق) ؛ ص312-۳۱۳ و معانی الأخبار ؛ النص ؛ ص11 و الخصال ؛ ج 7 ؛ ص191-۱۹۲ و بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج81، ص: 170 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج4، ص: 74) و در جای دیگر:« و معنی الله وه الذی ذکرناه أنه یخرج الشیء من حد العدم إلی الوجود و **أکبر أکبر من أن یوصف**»(بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج81 ؛ ص380)

حدیث سوم: «معنی اکبر ای اکبر من ان یوصف»

این مضمون را در روایت منقول از کتاب العلل فرزند علی بن ابراهیم در بحارالانوار مشاهده می کنیم:

و معنی أکبر أی **أکبر من أن یوصف** فی الأول و أکبر من کل شیء لما خلق الشیء (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج81، ص: 170 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج4، ص: 74) و در جای دیگر:« و معنی الله وه الذی ذکرناه أنه یخرج الشیء من حد العدم إلی الوجود و **أکبر أکبر من أن یوصف**»(بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج81 ؛ ص380)

حدیث چهارم:«روایت تأویل تکبیرات نماز»

در این روایت که به نقل از جابر بن عبدالله انصاری و منقول از خط شهید اول تکبیرات هفتگانه نماز چنین تفسیر شده است:« و وجدت بخط، الشیخ محمد بن علی الجبعی نقلا من خط الشیخ الشهید قدس الله روحهما قال روی جابر بن عبد الله الأنصاری قال: کنت مع مولانا أمیر المؤمنین ع فرأی رجلا قائما یصلی فقال له یا هذا أ تعرف تأویل الصلاة فقال یا مولای و هل للصلاة تأویل غیر العبادة فقال إی و الذی بعث محمدا بالنبوة **و ما بعث الله نبیه بأمر من الأمور إلا و له تشابه و تأویل و تنزیل** و کل ذلک یدل علی التعبد فقال له علمنی ما هو یا مولای فقال ع تأویل تکبیرتک الأولی إلی إحرامک أن تخطر فی نفسک إذا قلت الله **أکبر من أن یوصف** بقیام أو قعود و فی الثانیة أن یوصف بحرکة أو جمود و فی الثالثة أن یوصف بجسم أو یشبه بشبه أو یقاس بقیاس و تخطر فی الرابعة أن تحله الأعراض أو تولمه الأمراض و تخطر فی الخامسة أن یوصف بجوهر أو بعرض أو یحل شیئا أو یحل فیه شیء و تخطر فی السادسة أن یجوز علیه ما یجوز علی المحدثین من الزوال و الانتقال و التغیر من حال إلی حال و تخطر فی السابعة أن تحله الحواس الخمس »(بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج81 ؛ ص253-۲۵۴ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج4 و ج4 ؛ ص107 ؛ ص155)

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به پیوست شماره ۱ مراجعه فرمایید.

[7] تقریر تفسیر سوره مبارکه ق، مورخ ۹/ ۳/ ۱۳۹۱

[8] و وا را توصیف کنی

[9] تفسیر سوره مبارکه ق، 20/۱۲/ ۱۳۹۰

[10] 4- عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبیه رفعه قال: اجتمعت الیهود إلی رأس الجالوت فقالوا له إن هذا الرجل عالم یعنون أمیر المؤمنین ع فانطلق بنا إلیه نسأله فأتوه

فقيل لهم هو في القصر فانتظروه حتى خرج فقال له رأس الجالوت جئناك نسألك فقال سل يا يهودي عما بدا لك فقال أسألك عن ربك متى كان فقال كان بلا كينونية كان بلا كيف كان لم يزل بلا كم و بلا كيف كان ليس له قبل هو **قبل القبل بلا قبل** و لا غاية و لا منتهى انقطعت عنه الغاية و هو غاية كل غاية فقال رأس الجالوت امضوا بنا فهو أعلم مما يقال فيه

5- و بهذا الإسناد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي الحسن الموصلي عن أبي عبد الله ع قال: جاء حبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين ع فقال يا أمير المؤمنين متى كان ربك فقال له ثكلتك أمك و متى لم يكن حتى يقال متى كان كان ربي **قبل القبل بلا قبل** و بعد البعد بلا بعد و لا غاية و لا منتهى لغايته انقطعت الغايات عنده فهو منتهى كل غاية فقال يا أمير المؤمنين أ فنبي أنت فقال ويلك إنما أنا عبد من عبيد محمد ص و روي أنه سئل ع أين كان ربنا قبل أن يخلق سماء و أرضا فقال ع أين سؤال عن مكان و كان الله و لا مكان.

6- علي بن محمد عن سهل بن زياد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن يحيى عن محمد بن سماعة عن أبي عبد الله ع قال: قال رأس الجالوت لليهود إن المسلمين يزعمون أن عليا ع من أجدلالناس و أعلمهم اذهبوا بنا إليه لعلي أسأله عن مسألة و أخطئه فيها فأتاه فقال يا أمير المؤمنين إني أريد أن أسألك عن مسألة قال سل عما شئت قال يا أمير المؤمنين متى كان ربنا قال له يا يهودي إنما يقال متى كان لمن لم يكن فكان متى كان هو كائن بلا كينونية كائن كان بلا كيف يكون بلى يا يهودي ثم بلى يا يهودي كيف يكون له قبل **هو قبل القبل بلا غاية** و لا منتهى غاية و لا غاية إليها انقطعت الغايات عنده هو غاية كل غاية فقال أشهد أن دينك الحق و أن ما خالفه باطل....

8- علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن الوليد عن ابن أبي نصر عن أبي الحسن الموصليعن أبي عبد الله ع قال: أتى حبر من الأحبار أمير المؤمنين ع فقال يا أمير المؤمنين متى كان ربك قال ويلك إنما يقال متى كان لما لم يكن فأما ما كان فلا يقال متى كان ك**ان قبل القبل بلا قبل و بعد البعد بلا بعد** و لا منتهى غاية لتنتهي غايته فقال له أ نبي أنت فقال لأمك الهبل إنما أنا عبد من عبيد رسول الله ص.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص89-٩٠)

1- حدثنا الشيخ الفقيه أبي [أبو] جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رضوان الله عليه قال حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن أبي الحسين الموصلي عن أبي عبد الله الصادق ع قال: جاء حبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين فقال يا أمير المؤمنين متى كان ربك فقال له ثكلتك أمك و متى لم يكن حتى يقال متى كان كان ربي قبل القبل بلا قبل و يكون بعد البعد بلا بعد و لا غاية و لا منتهى لغايته انقطعت الغايات عنه فهو منتهى كل غاية.(الأمالي(للصدوق) ؛ النص ؛ ص671)

33- حدثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسحاق المذكر المعروف بأبي سعيد المعلم بنيسابور قال حدثنا إبراهيم بن محمد بن سفيان قال حدثنا علي بن سلمة الليفي قال حدثنا إسماعيل بن يحيى بن عبد الله عن عبد الله بن طلحة بن هجيم قال حدثنا أبو سنان الشيباني سعيد بن سنان عن الضحاك عن النزال بن سبرة قال: جاء يهودي إلى علي بن أبي طالب ع فقال يا أمير المؤمنين متى كان ربنا قال فقال له علي ع إنما يقال متى كان لشيء لم يكن فكان و ربنا تبارك و تعالى هو كائن بلا كينونة كائن كان بلا كيف يكون كائن لم يزل بلا لم يزل و بلا كيف يكون كان لم يزل ليس له قبل هو قبل القبل بلا قبل و بلا غاية و لا منتهى غاية و لا غاية إليهاغاية انقطعت الغايات عنه فهو غاية كل غاية.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص77)

3- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي الحسن الموصلي عن أبي عبد الله ع قال: جاء حبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين ع فقال له يا أمير المؤمنين متى كان ربك

فقال له ثكلتك أمك و متى لم يكن حتى يقال متى كان كان ربي قبل القبل بلا قبل و يكون بعد البعد بلا بعد و لا غاية و لا منتهى لغايته انقطعت الغايات عنه فهو منتهى كل غاية فقال يا أمير المؤمنين فنبي أنت فقال ويلك إنما أنا عبد من عبيد محمد ص.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص174)

6- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن يحيى الخزاز عن محمد بن سماعة عن أبي عبد الله ع قال: قال رأس الجالوت لليهود إن المسلمين يزعمون أن عليا من أجدل الناس و أعلمهم اذهبوا بنا إليه لعلي أسأله عن مسألة أخطئه فيها فأتاه فقال يا أمير المؤمنين إني أريد أن أسألك عن مسألة قال سل عما شئت قال يا أمير المؤمنين متى كان ربنا قال يا يهودي إنما يقال متى كان لمن لم يكن فكان هو كائن بلا كينونة كائن كان بلا كيف يا يهودي كيف يكون له قبل و هو قبل القبل بلا غاية و لا منتهى غاية و لا غاية إليها غاية انقطعت الغايات عنه فهو غاية كل غاية فقال أشهد أن دينك الحق و أن ما خالفه باطل.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص175-۱۷۶)

و كان أبو الحسن موسى بن جعفر ع يقول بعد العصر أنت الله لا إله إلا أنت- الأول و الآخر و الظاهر و الباطن أنت الله لا إله إلا أنت إليك زيادة الأشياء و نقصانها أنت الله لا إله إلا أنت خلقت خلقك بغير معونة من غيرك و لا حاجة إليهم أنت الله لا إله إلا أنت منك المشية و إليك البداء أنت الله لا إله إلا أنت **قبل القبل و خالق القبل** أنت الله لا إله إلا أنت **بعد البعد و خالق البعد**(مصباح المتهجد و سلاح المتعبد ؛ ج1 ؛ ص73)

عبارت قبل القبل را میتوان به سکون ی فتح و تشدید باء خواند که صورت دوم مطابق با متن است.

ملا خلیل قزوینی در مورد ضبط عبارت قبل القبل می فرماید:

چهارم: «ليس له قبل، هو قبل القبل بلا قبل ولا غاية ولا منتهى». و «قبل» چهار جا، به فتح قاف و سكون باء يك نقطه است و **مى‏تواند بود كه در دوم، به صيغه ماضى معلوم باب تفعيل باشد**.[یعنی قبّل] التقبيل: چيزى را پيش از چيزى ديگر كردن. و مى‏تواند بود كه در چهارم، به ضم قاف و سكون باء باشد به معنى قصد. صاحب قاموس گفته كه: «وإذا أقبل قبلك، بالضم:اقصد قصدك»(صافى در شرح كافى (ملا خليل قزوينى) ؛ ج2 ؛ ص124)

[11] و أروي عن العالم ع تكلموا فيما دون العرش فإن قوما تكلموا في الله جل و عز فتاهوا(الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام ؛ ص384)

و أما الرد على من وصف الله عز و جل- فقوله «و أن إلى ربك المنتهى»

قال حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله (ع) قال إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا- و تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش، فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى إن الرجل كان ينادى من بين يديه- فيجيب من خلفه و ينادى من خلفه فيجيب من بين يديه(تفسير القمي ؛ ج1 ؛ ص25)

و أن إلى ربك المنتهى قال إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا- و تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى كان الرجل ينادى من بين يديه- فيجيب من خلفه و ينادى من خلفه- فيجيب من بين يديه- و هذا رد على من وصف الله(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص338-۳۳۹)

211عنه عن الحسن بن علي بن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن الحسن الصيقل عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش فإن قوما تكلموا في الله فتاهوا حتى كان الرجل ينادى من بين يديه فيجيب من خلفه(المحاسن ؛ ج1 ؛ ص238)

7- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن الحسن الصيقل عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: تكلموا في ما دون العرش و لا تكلموا في ما فوق العرش فإن قوما تكلموا في الله عز و جل فتاهوا حتى كان الرجل ينادى من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادى من خلفه فيجيب من بين يديه.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص455-۴۵۶)

21339- 16- و عن محمد بن الحسن عن الصفار عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن الحسن الصيقل عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش فإن قوما تكلموا في الله فتاهوا حتى كان الرجل ينادى من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادى من خلفه فيجيب من بين يديه.

و رواه البرقي في المحاسن عن الحسن بن علي بن فضال مثله(وسائل الشيعة ؛ ج16 ؛ ص198)

6- فس، تفسير القمي قوله و أن إلى ربك المنتهى حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبد الله ع قال إذا انتهى الكلام إلى الله فأمسكوا و تكلموا فيما دون العرش و لا تكلموا فيما فوق العرش فإن قوما تكلموا فيما فوق العرش فتاهت عقولهم حتى كان الرجل ينادى من بين يديه فيجيب من خلفه و ينادى من خلفه فيجيب من بين يديه.

بيان التكلم فيما فوق العرش كناية عن التفكر في كنه ذاته و صفاته تعالى فالمراد إما الفوقية المعنوية أو بناء على زعمهم حيث قالوا بالجسم و الصورة و يحتمل على بعد أن يكون المراد التفكر في الخلإ البحت بعد انتهاء الأبعاد.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج3 ؛ ص259)

[12] ده جلسه حکمت و عرفان شیعی، جلسه نهم

[13] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[14] بخشی از روایات اوصاف شیعه امام صادق علیه‌السلام در تحف العقول:«إن معرفة عين الشاهد قبل صفته و معرفة صفة الغائب قبل عينه قيل و كيف نعرف عين الشاهد قبل صفته قال ع تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسك به و لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك و تعلم أن ما فيه تعرفه و به كما قالوا ليوسف إنك لأنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخي فعرفوه به و لم يعرفوه له و به و لا تثبتوه من أنفسهم بتوهم القلوب»(تحف العقول ؛ النص ؛ ص327-۳۲۸)

این روایت در فصل «مسیر عمومی در معرفت الهی: معرفت فطری»مورد بحث و بررسی قرار گرفته

[15] عَنقا شکار کَس نَشَوَد دام بازچین آنجا همیشه باد به دست است، دام را(غزل شماره ۷ دیوان حافظ)

[16] سوره ابراهیم، آیه ۱۰

[17] تفسیر سوره مبارکه ق موخ ۷/ ۱۲/ ۱۳۹۰

[18] شرح توحید صدوق موخ 29/8/1398

[19] جلسه نهم، جلسه حکمت و عرفان شیعی ده

[20] تقریر تفسیر سوره مبارکه ق، موخ ۹/ ۳/ ۱۳۹۱

[21] 26- حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العدوي قال حدثنا الهيثم بن عبد الله الرماني قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي ع قال: خطب أمير المؤمنين ع الناس في مسجد الكوفة فقال(و التوحيد (للصدوق) ؛ ص69)...ال له مثل مضروب و ال شيء عنه محجوب تعالى عن ضرب الأمثال و الصفات المخلوقة علوا كبيرا(التوحيد (للصدوق) ؛ ص72 و همين طور: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج1، ص: 122و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج87 ؛ ص139)

و دعاء عظيم يدعى به يوم الجمعة و هو من أدعية الأسبوع لعلي ع

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ال من شيء كان و ال من شيء كون ما قد كان... مستشهد بكلية الأجناس على ربوبيته و بعجزها عن قدرته و بفطورها على قدمته و بزوالها على بقائه الفاء لها محيص عن إدراكه إياها و ال خروج عن إحاطته بها و ال احتجاب عن إحصائه لها و ال امتناع من قدرته عليها كفى بإتقان الصنع له آية و بتركيب الطبع عليه دلالة و بحدوث الفطر عليه إلهية و بإحكام الصنعة عليه عبرة فالإله حد منسوب و ال له مثل مضروب و **ال شيء عنه بمحجوب** تعالى عن ضرب الأمثال له و الصفات المخلوقة علوا كبيرا(البلد الأمين و الدر الثمين ؛ النص ؛ ص92 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج87، ص: 139)

[22] این عبارت در ذیل دعای عرفه آمده است:

أنت الذي ال إله غيرك تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء و أنت الذي تعرفت إلي في كل شيء و أنت الظاهر لكل شيء و أنت الباطن في كل شيء فأرأيتك ظاهرا في كل شيء(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج1 ؛ ص350)

و أقول و في كمال سيد الشهداء أبي عبد الله الحسين صلوات الله على جده و أبيه و أمه و أخيه و على بنيه و علي و على أدعية مفتقر إليك أيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو الذي يستدل عليك بما هو في وجود له مفتقر إليك أيكون غيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج إلى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل إليك عميت عين ال تراك و ال زالت عليها رقيبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و قال أيضا **تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء و قال تعرفت إلي في كل شيء فأنت الظاهر لكل شيء فأرأيتك ظاهرا في كل شيء**.(الوافي ؛ ج4 ؛ ص63)

و أنت الذي ال إله غيرك تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء و أنت الذي تعرفت إلي في كل شيء اي من استوى برحمانيته فصار العرش غيابا فأرأيتك ظاهرا في كل شيء و أنت الظاهر لكل شيء اي من احتجب في سرادقات الأغيار بمحيطات الأفلاك الأنوار اي من احتجب في ذاته محقت الآثار بالآثار و محت الأغيار بمحيطات الأفلاك الأنوار اي من احتجب في سرادقات عزه عن أن تدركه الأبصار اي من تجلى بكماله بهائه فتحققت عظمته من الاستواء كيف تخفى

و أنت الظاهر أم كيف تغيب و أنت الرقيب الحاضر- إنك على كل شيء قدير و الحمد لله وحده

أقول قد أورد الكفعمي ره أيضا هذا الدعاء في البلد الأمين و ابن طاوس في مصباح الزائر كما سبق ذكرهما و لكن ليس في آخره فيهما بقدر ورق تقريبا و هو من قوله إلهي أنا الفقير في غناي إلى آخر هذا الدعاء و كذا لم يوجد هذه الورقة في بعض النسخ العتيقة من الإقبال أيضا و عبارات هذه الورقة- لا تلائم سياق أدعية السادة المعصومين أيضا و إنما هي على وفق مذاق الصوفية و لذلك قد مال بعض الأفاضل إلى كون هذه الورقة من مزيدات بعض مشايخ الصوفية و من إلحاقاته و إدخالاته و بالجملة هذه الزيادة إما وقعت من بعضهم أولا في بعض الكتب و أخذ ابن طاوس عنه في الإقبال غفلة عن حقيقة الحال أو وقعت ثانيا من بعضهم في نفس كتاب الإقبال و لعل الثاني أظهر على ما أومأنا إليه من عدم وجدانها في بعض النسخ العتيقة و في مصباح الزائر و الله أعلم بحقائق الأحوال(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج95 ؛ ص227-۲۲۸)

برای مطالعه بیشتر در زمینه ذیل دعای عرفه و اقوال در آن به صفحه «بحث از تتمه ملحق به دعاء عرفه در اقبال» مراجعه فرمایید.

[23]۲- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين عن ابن محبوب عن حماد بن عمرو النصيبي عن أبي عبد الله ع قال: سألت أبا عبد الله عن قل هو الله أحد فقال نسبة الله إلى خلقه أحدا صمدا أزليا صمديا لا ظل له يمسكه و هو يمسك الأشياء بأظلتها عارف بالمجهول **معروف عند كل جاهل** فردانيا لا خلقه فيه و لا هو في خلقه غير محسوس و لا مجسوس لا تدركه الأبصار علا فقرب و دنا فبعد و عصي فغفر و أطيع فشكر لا تحويه أرضه و لا تقله سماواته حامل الأشياء بقدرته ديمومي أزلي لا ينسى و لا يلهو و لا يغلط و لا يلعب و لا لإرادته فصل و فصله جزاء و أمره واقع لم يلد فيورث و لم يولد فيشارك و لم يكن له كفوا أحد.) الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص91)

15- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثنا علي بن العباس قال حدثنا الحسن بن محبوب عن حماد بن عمرو النصيبي قال: سألت جعفر بن محمد ع عن التوحيد فقال واحد صمد أزلي صمدي لا ظل له يمسكه و هو يمسك الأشياء بأظلتها عارف بالمجهول معروف عند كل جاهلفرداني لا خلقه فيه و لا هو في خلقه غير محسوس و لا مجسوس و لا تدركه الأبصار علا فقرب و دنا فبعد و عصي فغفر و أطيع فشكر لا تحويه أرضه و لا تقله سماواته و إنه حامل الأشياء بقدرته ديمومي أزلي لا ينسى و لا يلهو و لا يغلط و لا يلعب و لا لإرادته فصل و فصله جزاء و أمره واقع- لم يلد فيورث و لم يولد فيشارك- و لم يكن له كفوا أحد.) التوحيد (للصدوق) ؛ ص57 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج4 ؛ ص286)

[24] الاسراء، آیه 44

بازبینی #2
ایجاد شده 30 اوت 2025 13:32:39 توسط ... .
به روزرسانی شده 2 سپتامبر 2025 14:20:25 توسط ... .